

چشم انداز معلمی من

دکتر محمدعلی اسماعیل زاده اصل

اغلب نمی‌دانند که کارآفرینی قبل از اینکه یک مهارت باشد یک مدل ذهنی و یک نوع نگاه متفاوت به جهان است. به دور و برمان که نگاه می‌کنیم یک دنیا مسئله برای حل کردن و یک عالم فرصت برای خلق ارزش برای انسان‌ها و ساختن جهانی بهتر می‌بینیم. اما در مواجهه با این مسائل بعضی‌ها به شکایت از زمانه و

این روزها کارآفرینی حرف روز شده و خیلی‌ها ادعای کارآفرینی و کارآفرین‌پروری می‌کنند و بعضی از مدارس هم ادعایشان این است که ما دانش‌آموزان کارآفرین تربیت می‌کنیم! این‌ها



گله‌گزاری از این و آن روی می‌آورند و در مواجهه با این فرصت‌ها برای خلق ارزش فقط آرزو می‌کنند کسی پیدا شود و این آرزوها را عملی کند!

بعضی‌ها نیز کارآفرین‌اند، یعنی کسانی که می‌توانند مسیری پایدار برای حل این مسئله‌ها و خلق فرصت‌ها و اجرایی کردن آن‌ها طراحی کنند.

گروه اول معمولاً به دنبال کسی می‌گردند که آن‌ها را سر کاری بگذارد و سر هر ماه هم حقوق ماهیانه‌ای به آن‌ها بدهد که با آن گذران زندگی کنند.

اما گروه دوم، یعنی کارآفرین‌ها؛ اینها کسانی هستند که می‌توانند برای جامعه خلق ارزش کنند و این ارزش را به گونه‌ای به جامعه عرضه کنند که جامعه حاضر باشد آن را خریداری کند.

جامعه‌ای که دولت بزرگ دارد و دولت بزرگ‌ترین کارفرمای آن است و مجبور است کارمندان بسیاری برای انجام کارهای خود استخدام کند نیاز به کارمندی دارد که بتوانند این فرمان‌ها را اجرا کنند. آموزش و پرورش در این جوامع نیز طوری سازمان‌دهی می‌شود که این نیاز به کارمندپروری و گوش به فرمانی را برآورده کند.

حال اگر دولت تصمیم بگیرد که کوچک شود و کارها را به مردم بسپارد و خود نقش حاکمیتی را به عهده بگیرد، بزرگ‌ترین مانعی که با آن مواجهه خواهد شد، همین نظام آموزش و پرورش کارمندپرور و آماده نبودن مردم برای کارآفرینی است.

در کشور ما، با تصویب و ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، دولت باید در سال‌های آینده کوچک‌تر شود و نظام اجرا در کشور را به مردم بسپارد، و در نتیجه نظام آموزشی و معلمان ما هم باید به سمت پرورش دانش‌آموزان کارآفرین حرکت کنند. حال در نظر بگیرید من یک معلم هستم و

می‌خواهم دانش‌آموزانی کارآفرین تربیت کنم، در حالی که:

• تاکنون تجربه کارآفرینی نداشته‌ام و تمام تجربه کاری‌ام معلمی در کلاس‌های درس بوده است؛

• هیچ‌وقت تجربه سرمایه‌گذاری نداشته‌ام؛

• هیچ‌وقت کالا یا خدمتی را در جامعه نفروخته‌ام و به فوت و فن خرید و فروش و معامله هم آشنا نیستم؛ و...

آیا معلمی چون من، که خودش زندگی کارمندی و حقوق‌بگیری دارد، چگونه می‌تواند دانش‌آموزان کارآفرین تربیت کند؟

«چون ز هستی‌ش نباشد اثری...»

چون به هستی رسد از وی دگری؟
ذات نایافته از هستی بخش...»

کی تواند که شود هستی بخش؟
(هفت اورنگ جامی)

معلمانی را دیده‌ام که به همراه دانش‌آموزانشان به پارک نزدیک مدرسه رفته‌اند و چیزهایی را فروخته‌اند.

معلمانی را دیده‌ام که به همراه دانش‌آموزانشان رویدادی در مدرسه ترتیب داده‌اند و محصولات و خدماتی را به نفع خیریه فروخته‌اند.

معلمانی را دیده‌ام که به همراه دانش‌آموزانشان غرفه‌ای در یک نمایشگاه گرفته‌اند و محصولات را در آن نمایشگاه فروخته‌اند.

این تجربه‌ها را من هم می‌توانم برای خودم و دانش‌آموزانم بیافرینم. البته کمی جسارت می‌خواهد و دفعات اول حتما کار سختی است و برای همراه کردن مدرسه و خانواده‌ها هم ممکن است نیاز به مقدماتی داشته باشم. اما همین تجربه‌ها برای شروع خوب است اما من به این تجربه‌ها متوقف نخواهم شد.

مسئله‌های زیادی در کشورم می‌شناسم که به همراه دانش‌آموزانم و با همراهی معلمان و مدارس دیگر می‌توانیم راه‌حل‌هایی برای آن‌ها پیدا کنیم.

حواسم به این هست که من قرار است کارآفرینی را تجربه کنم و نه فقط توجه به مسئله‌ها به‌عنوان یک فعال اجتماعی. برای همین در توجه به مسئله‌ها و

در مسیر پیدا کردن راه‌حل‌ها حتماً به این فکر می‌کنم که چطور می‌توانم برای ارزش‌هایی که تولید می‌کنم مشتری‌هایی پیدا کنم که حاضر باشند هزینه این خدمات را بپردازند و به پایداری این ارزش‌آفرینی‌ها کمک کنند. در هر تجربه‌ای به‌طور خاص باید به سه سؤال به درستی پاسخ دهیم.

• **مدل ارزش‌آفرینی:** چه ارزشی و برای چه گروهی از مردم می‌خواهیم ایجاد کنیم؟

• **مدل درآمدی:** چگونه می‌توانیم با ایجاد این ارزش و ارائه آن به جامعه درآمد کسب کنیم؟

• **مدل مشتری:** چه کسی قرار است پول پرداخت کند؟

در پاسخ به سؤال اول باید به گروهی که برای آن‌ها خلق ارزش انجام می‌شود توجه کنیم و اینکه به چه نیازی از آن‌ها توجه خواهیم کرد و چه ارزشی برای آن‌ها ایجاد خواهیم کرد.

در پاسخ به سؤال دوم به روش ایجاد درآمد از این خلق ارزش فکر می‌کنیم.

و در پاسخ به سؤال سوم به این نکته توجه می‌کنیم که ممکن است گروهی که ارزش برای آن‌ها تولید شده الزاماً کسانی نباشند که از آن‌ها پول دریافت می‌شود و ممکن است گروه دیگری حاضر باشند بهای خدمات ما را پرداخت کنند.

حواسم هست که لازم است کتاب‌هایی در مورد مدل کسب و کار و طرح کسب و کار و مدیریت مالی مطالعه کنم و حواسم هست که لازم است در این مسیر با افراد بسیاری مشورت کنم.

ممکن است در ابتدا کمی سخت به نظر برسد.

اما من این مسیر را قدم به قدم طی خواهم کرد.

زیرا کشور من نیاز به تربیت کارآفرینانی دارد که بتوانند برای جامعه خلق ارزش کنند و بتوانند راه‌حل‌هایی پایدار برای حل مشکلات جامعه ایجاد کنند.

می‌دانم که راه درازی است اما من چنین معلمی خواهم شد و چنین دانش‌آموزانی تربیت خواهم کرد.

آیا معلمی
چون من،
که خودش
زندگی
کارمندی و
حقوق‌بگیری
دارد، چگونه
می‌تواند
دانش‌آموزان
کارآفرین
تربیت کند؟